أعوذ باللَه من الشيطان الرّجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرَّحِيمِ‌

 مدت مدیدی است كه به نظر رسید شخصاً حضور پیدا كنم تا رفقا و دوستان مطالب را از خود بنده بشنوند.

 گرچه همه افراد كه به نحوی از انحاء، خود را وابسته به این مكتب و این مدرسه می‌دانند، طبعا نسبت به مطالبی كه می‌شنوند، قطعاً باید احساس مسئولیت و تعهد كنند تا به گوشِ دیگران برسانند.

 ولی خب گاهی از اوقات در نقلِ مطالب به واسطه، بعضی از اشتباهات یا تغییراتی صورت می‌پذیرد و آن‌چه كه موردِ خواست دقیق متكلم است، ممكن هست كه عیناً منتقل نشود، و این طبیعی است. ما همه جایز الخطاء هستیم.

 و در بیان مطالب شرایطی لازم است كه ممكن است بعضی از آن شرایط محقّق نباشد. شخص یك كلمه‌ای را خوب نشنیده، تقصیر هم ندارد، تصور می‌كند كه انسان این كلمه را گفته، در حالتی كه یك كلمه اضافه بوده، یا یك واو كم داشته، یا فرض بكنید كه در نحوه گفتن شاید برداشت دیگری از صحبت شده. فلهذا بنده مدتی است كه به دنبال فرصتی بودم تا خودم برای بیان بعضی از مسائل خدمت رفقا و دوستان برسم.

 و مسائلی را كه كم و بیش همه از آن مطالب مطلع هستیم؛ علی كلّ حال همه رفقا و همه دوستان با مسائل و مبانی این مكتب اطلاع دارند چه در سخنان مرحوم آقا رضوان اللَه علیه، و در كتاب‌هایی كه ایشان تألیف كرده‌اند، این مطالب همه موجود است، و ایشان مطلب جا افتاده‌ای ندارند، البته ممكن است در بعضی از مسائل به اجمال گذرانده باشند، ولیكن همه مطالب را بیان كرده‌اند.

 و خود ایشان در همان سال‌های آخر حیاتشان با این‌كه بنده به قم آمده بودم، ولی در یكی از همین سفرها كه به مشهد مشرّف شده بودم رفقای مشهد را جمع كردند و فرمودند كه: من نسبت به وظیفه‌ای كه داشتم؛ كه مطالب را خدمت رفقا برسانم، عمل كردم، اینك وظیفه رفقاست كه به آن‌چه را كه گفته شده است، جامه عمل بپوشانند.

 و نظایر این تعابیر مخصوصاً در اواخر عمرشان داشتند و حتی یك مرتبه یادم هست كه در نوار فرمودند: خیال می‌كنم صحبتشان هم الآن در اختیار رفقا باشد كه رفقا متوجه قضیه باشند كه من نمی‌توانم بار رفقا را بكشم و هركسی وظیفه دارد بار خودش را بكشد و تكلیف خودش را انجام بدهد، و به بهانه انتساب به این مكتب، از برداشتن بار و عمل به تكلیف، شانه خالی نكند و به صِرف انتساب به‌

 ما، و به این راه، تصور نكند كه دیگر وظیفه و مسئولیتی ندارد، و به هركیفیتی كه بخواهد با افراد برخورد كند و به هركیفیتی كه می‌خواهد با اشخاص صحبت كند، و به هر كیفیتی كه بخواهد با آن‌ها مواجه بشود، مسئله اینطور نیست! همه در پیشگاه خداوند مثل دندانه‌های یك شانه هستیم و هیچ تفاوتی با یكدیگر نداریم.

 این مطالب، مطالبی بود كه ایشان می‌فرمودند. وای به حال ما، و موقعیت ما كه خیلی بیش از این باید نسبت به این مطالب ترتیب اثر بدهیم.

 ولكن گفتم قبل از بیان بعضی از مسائل، آن هدف مهم‌تر خود زیارت رفقاست! بالاخره افرادی هستند كه مشخصاً افكار، برنامه‌ها و مطالب را بهتر تشخیص داده‌اند، و مسیر خودشان را در مسائل مختلفه، مسائل شخصی، مسائل خانوادگی و مسائل اجتماعی، متفاوت احساس كرده‌اند. فلهذا، طبعاً وظیفه بنده این است كه در یك همچنین صورتی این تشخیص و این تعهد و این تكلیف و این پایبندی را پاس بدارم و شكر بگویم. و برای احساس وحدت و اتحاد و همبستگی و ائتلاف قلوب، و ارائه الفت و اقتراب هم قدمی بردارم. گرچه این قدم كه شركت در مجلس و زیارت و ملاقات با رفقا باشد، قدم ناچیزی است.

 و بنده همین مطالب را می‌توانستم در نوار ضبط كنم، شما بشنوید، باز خود حرف من بود و تفاوتی نداشت، اما خب بنده این را جسارت خدمت دوستان تلقی می‌كنم، و نمی‌توانم بپذیرم كه افرادی، برای رضای خدا، و برای پیمودن راه اولیاء خدا و برای حركت به سوی آن‌ها، بالاخره از یك مطالبی بگذرند، از یك مسائلی صرف نظر كنند و خود را آماده كنند برای بعضی از مشكلات.

 البته ما مشكلاتی نداریم! چه مشكلاتی داریم؟! واقعا وقتی ما به مطالبی كه در تاریخ ذكر شده، نسبت به افراد، اصحاب ائمه، آن كسانی كه در آن زمان بودند نگاه می‌كنیم، ما سرِ خجلت به زمین باید بدوزیم، چشممان را به زمین باید بیندازیم. مگر چكار می‌كنیم؟ زندگیمان را می‌كنیم، می‌آییم، می‌رویم، نه مطلبی، نه مسئله‌ای ... حالا خب بعضی از ناملایماتی هم هست، كه خب همه دارند.

 و همین جهت باعث شد كه بنده خدمت رفقا برسم و كه آن‌ها را زیارت كرده باشم و كم و بیش هم بعضی از مطالب گلایه‌آمیزی هم طبعاً به گوشمان می‌رسید و خواستیم كمی از بسیار را جبران كرده باشیم.

 و مطلب دیگر این است كه: رفقا جسارت بنده را در این سخنرانی، تحمل كنند، و صراحت بنده را قدری پذیرا باشند و بدانند كه آن‌چه را كه بنده خدمت رفقا عرض می‌كنم، از باب تذكری است كه‌

 یك رفیق به رفقای خود می‌دهد، غیر از این چیزی نیست. خدا را شاهد می‌گیرم كه بنده نسبت به رفقا و دوستانم آن حالتی كه شاید بعضی در نظرشان بیاید را ندارم، عرض كردم كه خدا را شاهد می‌گیرم.

 و آن‌چه را كه احساس می‌كنم هم برای خودم فخر است و افتخار و هم برای رفقا، فقط لحاظ رفاقت است.

 ما از رفاقت چیز بدی ندیده‌ایم كه حالا بخواهیم آن را به یك حال و هوای دیگری تغییر بدهیم، اسمش را تغییر بدهیم، تعبیرات را تغییر بدهیم، اصطلاح را تغییر بدهیم، دلیلی ندارد! رفیق، بسیار كلمه زیبایی است، بسیار كلمه گویایی است و بسیار كلمه جالبی است كه می‌تواند انسان با این عنوان با دوستان خودش برخورد كند.

 مسائل دیگر: شاگرد، استاد ... این مسائل اصلًا در چنته ما نمی‌گنجد، خیلی صراحتاً عرض بكنم؛ رفقا و دوستان تصور نكنند هركسی نسبت به ما از این الفاظ بیشتر به كار می‌برد، بیشتر مورد توجه است. نه! اینطور نیست، هیچ اینطور نیست. و بارها عرض كرده‌ام كه صمیمی‌ترین رفیق من، بعضی از افرادی هستند كه تا به حال حتی دست بنده را نبوسیده‌اند، این‌ها از همه افراد به بنده نزدیك‌ترند. و خودم از رفقا و دوستان تقاضا كرده‌ام كه دست مرا نبوسند.

 و مرحوم آقا می‌فرمودند: كه باید رفیق، پیشانی رفیق را ببوسد. و غیر از این مگر ما چه ملاحظاتی داریم؟! ما باید نفس خودمان را در نظر بگیریم و موقعیت خودمان را نباید فراموش كنیم. این مسائل دردی را دوا نمی‌كند، مشكلی را حل نمی‌كند.

 امام سجاد علیه‌السّلام به ما یاد دادند؛ امام سجاد به پروردگار عرضه می‌دارد: خدایا! ببینید چه كلام عجیبی است، واقعا این كلام امام سجاد یك معجزه است خدایا به همان مقدار كه مرا در میان مردم بالا می‌بری و شخصیت می‌بخشی، در خودم و در نفس خودم ذلیل و پست بگردان.

 خیلی این كلام عجیبی است! امشب بروید راجع به این كلام فكر كنید، نه امشب، هر روز بنشینید فكر كنید، هر هفته بنشینید فكر كنید. ببینید كه حضرت چه تقاضایی از خدا دارد؟ به همان مقدار كه مرا بالا می‌بری و محبوب می‌گردانی و شخصیت می‌دهی، در خودم ذلیل بگردان. خودم خودم را قبول نداشته باشم. خودم برای خودم حساب و كتاب باز نكنم. تمام بدبختی‌های ما مال همین است! همه‌اش برای همین است.

 بنده اینجا آمده‌ام كه همین را عرض‌كنم؛ خطاب من به تك‌تك شماهاست، و یك نفر از شماها مستثنی نیست. حتی یك نفر، تك‌تكِ افراد، یعنی تمام دوستان و رفقا و مخدراتی كه تشریف دارند و

 رفقا و دوستانی كه در اینجا هستند، خطاب و عرض بنده به تك‌تك آن‌هاست.

 یكی از دردهای بی‌درمانی كه بنده داشتم و هنوز هم دارم، این است كه مطالبی را كه عرض می‌كنم، بعضی‌ها هستند كه به سلیقه خود تغییر می‌دهند؛ و آن‌چه را كه مطابق با مزاج و سلیقه آن‌ها است منتقل می‌كنند.

 این مطلب در زمان مرحوم آقا هم بوده، در خودِ آن زمان هم بوده، و بنده حالا نمی‌دانم اسمش را چه می‌گذارند و چه غرضی را بر این مسئله بار می‌كنند. بنده راجع به این مسئله طبعاً مسئولیت دارم.

 عرض كردم بنده به عنوان یك رفیق هستم؛ نه بیشتر. ولی در آن مطالبی را كه تشخیص می‌دهم و نسبت به آن مطالب یقین دارم، به خود حق می‌دهم كه از یقینم پاسداری كنم. و دوستان و رفقائی كه مایلند به دنبال آن مطالبی را كه ما می‌گوییم حركت كنند، بنده نسبت به آن‌ها احساس وظیفه می‌كنم.

 الحمدلله خب ما و همه رفقا و دوستانی كه در اینجا هستیم مشمول این قضیه نیستیم، ولی حالا ازگوشه كنار كسی در اینجا پیدا بشود، حتماً سخنان بنده را هم می‌شنوند، همه هم می‌شنوند. شاید منظور بنده افرادی كه در اینجا هستند از این نقطه نظر نباشد، ولی خب اطلاع بر آن بد نیست كه همه نسبت به این مسئله دقیقاً این اطلاع را داشته باشند. این مطلب بوده كه خود مرحوم آقا، در ارتباط با افراد نمی‌خواستند كاری انجام بدهند كه فردا مورد بازخواست آن‌ها در پیشگاه پروردگار باشند. این مسئله، خیلی مسئله مهمی‌است.

 اگر ما به قیامت و معاد اعتقاد داشته باشیم یك قدری بیشتر احتیاط می‌كنیم، روی صحبت‌هایی كه می‌كنیم یك خورده بیشتر فكر می‌كنیم. خدای ناكرده، خدای ناكرده، شكی را كه داریم در دل مردم می‌اندازیم، نسبت به راهشان و نسبت به مكتبشان فردا چوب دارد، و شاید در همین دنیا هم چوب داشته باشد.

 آن‌چه را كه بنده نسبت به رفقا احساس می‌كنم، آن این است كه: افرادی كه برای پذیرش مطالب آمادگی دارند، آن‌ها را از خود نرانم، آن‌ها را طرد نكنم، آن‌ها را مشغول نكنم، آن‌ها را به مطالب وقت‌صرف‌كن سرگرم نكنم، این وظیفه‌ایست كه بنده به عهده دارم.

 و همانطوری كه شب سوم و شب چهارم وفات مرحوم آقا بنده صحبت كردم در همان مجلس در مشهد، عرض كردم: راه خدا، راه حریت است، راه آزادی است، راه دیكتاتوری نیست. توجه می‌كنید؟ راه زورگویی نیست، راه این كه حرف حرفِ من است نیست، این راه راهِ شیطان است، راه افراد ظالم است، راه افراد سلطه‌گر است، تا افراد سلطه‌پذیر را در تحت سلطه و اراده و تنفیذ كلام‌

 خودشان دربیاورند و منافع مادی از این مطالبشان توقع می‌كنند.

 خدا در اینجا راهی ندارد، راه خدا راه سؤال است. هركدام از شما سؤال دارید الآن از من بپرسید، همین الآن؛ هر سؤالی دارید، یا بنویسید و بیاورید بدهید به من، من خودم را قایم نكرده‌ام، فرار نكرده‌ام. حالا كارم زیاد است، اشتغالم زیاد است، خب به جای خودش. اما این‌كه من راجع به مطالب و راجع به مبانی و این‌ها كار دارم، حوصله ندارم، نمی‌دانم چند نفر باید بیایند در اینجا واسطه بشوند، واسطه را طی كنند تا به من برسند، این مزخرفات چیست؟ این چرت و پرت‌ها چیست من دارم می‌شنوم؟ این حرفها چیست؟ اصلًا بنده در زمان مرحوم آقا با همین مسئله در منزل مرحوم آقا مبارزه می‌كردم، چطور خودم بیایم الآن یك همچنین بساطی برای خودم راه بیندازم؟ كی گفته كه من دربان دارم؟ كه گفته من حاجب دارم؟ كه گفته كه باید واسطه را ببینند؟ این حرفها چیست؟

 مطالبی كه به گوش بنده می‌رسد، نامه‌هایی كه بنده این‌ها را می‌بینم وصحبت‌های آن را می‌خوانم، بعضی از این نامه‌ها نیاز به پاسخ دارد، ولی بسیاری نود و پنج در صد نامه‌ها نیاز به پاسخ ندارد. ولی همه نامه‌ها را بنده مطالعه می‌كنم؛ یك مطلبی است كه بالاخره حل می‌شود، گرفتاری‌ای‌است كه خودش برطرف می‌شود، و بنده اگر بخواهم پاسخ این نامه‌ها را بدهم، اگر بیست و چهار ساعت خود را به پنجاه ساعت تبدیل كنم، از عهده بر نمی‌آیم، یعنی اگر شبانه‌روز من پنجاه ساعت بشود، پاسخ نامه‌هایی كه به دستم می‌رسد، نمی‌توانم بدهم! فكیف به این كه بخواهم به كارهای دیگرم برسم.

 فلهذا چه باید كرد؟ مطالبی كه هست بنده عرض می‌كنم. مشكلاتی كه هست بنده این مطالب را عرض می‌كنم، ابهام‌هایی كه هست جواب می‌دهم.

 در همین ماه رمضان رفقا و دوستان مشاهده كردند، كه به خاطر بعضی از ضروریت‌ها، از دهم پانزدهم ماه رمضان، شرح دعای ابی‌حمزه ثمالی تغییر پیدا كرد به كه در جریان هستید حجیت قول ولی كه در عنوان بصری هم الآن دارم بنده ادامه می‌دهم و شاید چند جلسه دیگری هم باز برای این قضیه نیاز داشته باشد.

 وظیفه ما همین است، بنده برای چه در اینجا هستم؟ برای چه این عمامه را بر سرم گذاشته‌ام؟ برای چه؟ برای اینكه به سؤالات شما جواب بدهم دیگر؛ مگر غیر از این است؟

 حاجب كیست؟ دربان كیست؟ فیلتر چیست؟ این حرفها یعنی چه؟! این چه حرفهایی است كه بنده می‌شنوم، بعضی‌ها این‌طرف و آن طرف از خودشان مَن درآری می‌آورند و به یك عده‌ای می‌گویند.

 آیا این مطالبی را كه افراد نقل می‌كنند، از من سؤال كردند؟ سؤال كردند؟!

 راه خدا، راه حرّیت است، راه آزادی است، این كه بنده عرض می‌كنم: تك‌تك شمایی كه اینجا هستید، مورد خطاب بنده هستید، تك‌تكتان. می‌دانید به خاطر چه؟ به خاطر این‌كه وقتی من از اینجا می‌روم، بعضی‌ها نگویند منظور آقا شماها نیستیدها! به خاطر این دارم می‌گویم: تك‌تكتان مورد خطاب بنده هستید. عرض كردم، درد بی درمانی كه بنده داشتم و الآن هم دارم این است.

 بنده در جلسه عنوان صحبت می‌كردم و خطابم روی یك شخص خاص بود، این‌ها این مطلب ما را به همه می‌زدند، غیر از فرض بكنید كه یك عده مخصوص! اصلًا من مطلب را برای این‌ها دارم می‌گویم! خیلی عجیب است‌ها! نه! منظور آقا ما نیستیم! منظور آقا شما نیستید! منظور آقا كسان دیگرند.

 منظور آقا، منظور آقا چیست؟ زهر مار و منظور آقا ما نیستیم! همین كارها را كردید كه به این بدبختی افتاده‌اید. همین حرف‌ها را به جای این‌كه به خودتان بگیرید، هِی به این‌طرف و آن‌طرف زدید كه تبدیل به چه عرض كنم شدید! و بنده مجبور شدم برخورد كنم، اگر حرف به گوشتان می‌رفت، اگر گوشتان كَر نبود، اگر حرفی را كه بنده می‌زدم می‌پذیرفتید، اگر همان‌طوری كه مرحوم پدرم به من فرمود: زمانی كه در مقابل مرحوم حداد نشسته بودیم هر حرفی را كه از ایشان من می‌شنیدم، چه به من می‌خورد، چه به من نمی‌خورد، من به خودم بر می‌گرداندم، اگر ما هم اینطور بودیم، به این بیچارگی و بدبختی و فلاكت كه نمی‌افتادیم.

 منظور آقا ما نیستیم! منظور آقا ما نیستیم!

 همین چندی پیش یك قضیه‌ای اتفاق افتاده بود مربوط به قم بود. مربوط به این‌جا و این حرفها نبود.

 در آنجا گفتم: من صریحاً دارم صحبت می‌كنم كه باید مطلب این‌طور باشد، باید مجالس عزاداری این‌طور باشد، باید مجالس سینه‌زنی این‌طور باشد، یعنی فقط اسم نیاوردم، خب بنده كه آخر نمی‌توانم همه‌جا اسم بیاورم، آخر حساب دارد، هرچیزی حساب دارد. شخص رفته سؤال كرده از فرض كنید آن آقا، كه فلانی یك همچنین مطلبی را گفته، این شخص هم جواب می دهد:

 نه! منظور ایشان تو نیستی! برو كار خودت را بكن!

 ببینید! عرض می‌كنم! الآن هم بنده این دردِ این بی‌درمان را دارم، همین الآن هم دارم. منتها صحبتی كه در اینجا هست، این است كه بنده نسبت به این مطالب هیچ ناراحت نمی‌شوم؛ ابداً، چرا؟

 چون اصلًا طرف من آن‌ها نیستند طرف من، كسانی هستند كه حرف مرا بشنوند، ولو یك نفر یك نفر از میان این جمع باشد، كافی است. لذا خودتان مشاهده كردید، وقتی كه مجلس عنوان بصری به آن كیفیت رسید، دیدم دیگر نمی‌توانم، حال مزاجی‌ام اقتضا نمی‌كنم، رفقا و دوستان پزشك و اطباء من را منع كردند از این‌كه بخواهم به این سخنرانی‌ها بپردازم، فضای مجلس مرا در تحت فشار قرار می‌داد.

 یكی از رفقا و دوستان تصمیم گرفت در بیرون قم، یك فضای دو سه هزار متری را بگیرد و در آن‌جا بسازد، گفتم من همینم، یك متر از اینجا هم اضافه نمی‌شود. توانستم انجام می‌دهم، نتوانستم تعطیل می‌كنم؛ و كردم!

 الآن همان مجالس عنوان هست. عده مختصری می‌آیند، بنده صحبت می‌كنم، خیلی راحت، خیلی خوب، با یك فضای ... اینجا هیئت كه نیست! بیا و برو كه نیست! روزنامه و اطلاعیه دادن و نمی‌دانم بروشور و این حرفها پخش كردن و نمی‌دانم در و دیوار زدن كه نیست، این‌ها مال این چیزهایی است كه الحمدلله خودتان دارید می‌بینید، الحمدلله نیاز به توضیح هم ندارد! اینجا عمل كردن است، اینجا با اخلاص آمدن است، اینجا صداقت داشتن است. درست؟ هیاهو دلیل ندارد. برای چه هیاهو؟ هی كلاس‌ها زیاد بشود، هی مجالس زیاد بشود، برای چه؟ دلیلی ندارد مطلب به این كیفیت باشد.

 بنابراین، روی همین جهت، و به همین دلیل، عرض كردم در زمان مرحوم آقا هم بوده، رفقایی كه از زمان مرحوم آقا در اینجا تشریف دارند، یادشان است. افرادی بودند كه مرحوم آقا در جلسه عصر جمعه، بنده حضور داشتم، آقای دكتر هم كه این‌جا تشریف دارند حضور داشتند، ایشان در جلسه یك حرف می‌زدند، همین كه می‌رفتند؛ دیدید آقا پشت مرا گرفت؟! ا! اصلًا ما می‌ماندیم!

 دیدی آقا هوای مرا داشت؟ دیدی آقا در صحبت‌هایش مرا ...

 آن موقع هم همین بوده. منتها ما در آن موقع می‌ایستادیم، جلوی مطالب می‌ایستادیم و نمی‌گذاشتیم كه آن مسائل مرحوم آقا از مسیرش منحرف بشود.

 وقتی كه می‌رفتم قم، مطالب كه به گوش دیگران می‌رسید می‌آمدند سؤال می‌كردند: آقا ایشان در جلسه عصر جمعه مشهد این حرفها را زدند؟

 گفتم: نه خیر نزدند.

 ا نزدند؟!

 گفتم: نه خیر!

 پس فلان آقا چه می‌گوید؟

 گفتم: بنده مسئول كلام خودم هستم، هركس هرچه گفته به من چه ارتباطی دارد؟

 بنده مسئول كلام خودم هستم، در آن جلسه حضور داشتم، ایشان این مطلب را نفرمودند؛ تمام شد.

 یعنی ببینید! این نیست كه فقط اختصاص به این زمان و این دوره و این وضعیت باشد، در همان زمان هم مطلب به همین كیفیت بوده.

 و متأسفانه ما هم یك همچنین مطلبی را داریم، كه می‌خواهیم خلاصه یك جوری دور بزنیم، یك جوری مطلب را بگردانیم، یك جوری مسئله را به یك نحوی مطرح بكنیم، از این نقطه نظر بنده احساس كردم كه خودم شخصاً در اینجا حضور پیدا كنم، و مطالبی را كه مربوط به مكتب مرحوم آقا می‌شود و لازم است رفقا و دوستان بدانند بیان كنم.

 البته عرض كردم تا به حال از كتاب‌های ایشان، سخنرانی ایشان همه متوجه شده‌اند.

 هجده سال است بنده دارم برای شما مطلب می‌گویم، هجده سال مگر كم است؟ از زمانی كه ایشان فوت كردند تا الآن هجده سال دارد می‌گذرد كه من دارم عنوان بصری می‌گویم، ماه رمضان فرض بكنید كه برای رفقا صحبت می‌كنم، جلسات مختلف و عدیده، مناسبت‌های مختلف كه پیش می‌آید. خب باید هم حرف بزنم و نباید ساكت باشم دیگر.

 بالاخره خب عرض كردم در مطالب ایشان نكاتی كه احتیاج به توضیح و تفسیر دارد بسیار است و چه كسی باید این مطالب را باز كند؟

 امروزی كه هر صدا را داریم می‌شنویم، هر تفسیری را داریم مشاهده می‌كنیم، هر مسئله‌ای را داریم دیگر الحمدلله استماع می‌كنیم. اقلّاً یكی این وسط باشد كه یك انتسابی به آن بزرگ داشته باشد، خودش اهل نیست، برای افرادی كه می‌توانند نسبت به این مطالب جامه عمل بپوشانند، اقلًا امانت را رعایت كند، كه آن‌چه را كه از آن بزرگان در زندگی‌شان شنیده، تجربه كرده،، زندگی چهل ساله‌ای كه، سی و پنج شش سالش را بنده با ایشان داشتم. خب الآن می‌آیم می‌گویم: آقا ایشان این‌طور بودند.

 بنده وقتی كه می‌گفتم زن‌ها هفته‌ای دو روز بیشتر بیرون نروند، برای خودتان می‌گفتم؛ حالا بنده باشم، نباشم، چه به من می‌رسد؟ چه به من می‌رسد؟

 حالا فرض بكنید كه هر روز بلند شوید چادر سرمان كنیم از این‌جا به آن‌جا. البته خب منظورم فرض كنید كه كلاس و مجالس درس و این‌ها بود؛ اما رفتنِ به جاهای دیگر، مثلًا فرض بكنید كه دكتر یا صله رحم و امثال ذلك نه، این منظور بنده نبوده، درست شد؟

 چه به بنده می‌رسد؟ حالا شما بروید یا نروید. اصلًا روزی صد مرتبه از منزل بروید بیرون. اصلًا بروید دیگر خانه نیایید! دیگر بهتر از این؟!

 این چه اثری دارد؟ فقط برای این است كه روز قیامت نیایید دامن پدر مرا بگیرید و بگویید كه ما: قابلیت، استعداد، آمادگی برای مطلب داشتیم، و این پسر شما از ما دریغ كرد و نگفت، فقط برای همین، حالا هركس می‌خواهد صبح برود، شب بیاید؛ بلند شود برود!

 بنده كه دیگر غل و زنجیر نیاورده‌ام كه دست و پا را ببندم، این دیگر مربوط به خود افراد است كه نسبت به این قضایا تا چه حد اهتمام داشته باشند. و بدانند كسی با آن‌ها صحبت می‌كند كه تمام این مسائل را تجربه كرده و شنیده و نسبت به این مطالب فردا باید پاسخ‌گو باشد، این مسئله است.

 نسبت به آقایان هم، دوستان هم این هم همینطور است. مطالبی را كه بنده در این مدت هجده سال، خدمت رفقا عرض می‌كردم، این‌ها مطالبی بود كه برای خودشان مفید است، برای این‌كه آن‌ها را از این عالم احساسات دربیاورد. شب تا صبح لخت شدن و سینه زدن و بالا پایین پریدن، امام حسین را یاری نمی‌كند. احساسات را تقویت می‌كند.

 چندی پیش بود در یك مجلسی نمی‌دانم چه بود خدمت رفقا گفتم: یك عبارت خیلی قشنگی در روزنامه دیدم، برداشتم، گفتم: یك بنده خدایی گفته اتفاقا آدم معمولی‌ای هم بود مظلومیت حسین این است كه به جای این‌كه افكار او را به ما تعلیم بدهند، افكار او را به ما یاد بدهند، جای زخم تیر و سنان او را به ما نشان دادند، این مظلومیت امام حسین است. واقعا حرف حرفِ قشنگی است.

 صحبت بنده این بود در این گونه مطالب و مجالس: زیاد سینه‌زدن، دردی را دوا نمی‌كند، هی برداشتن در سر زدن و فلان و گِل مالیدن به سر، دردْ دوا نمی‌كند. [درمان در] بیرون آمدن از احساسات، بیرون آمدن از مسائل و عالم طفولیت و صباوت و بچگی [است‌].

 شما الآن نگاه كنید در این هیئات چطوری دارند سینه می‌زنند؟ خب نگاه كنید دیگر!

 بنده یك شب اربعین رفتم حضرت عبدالعظیم در همان صحن حضرت عبدالعظیم سینه زنی بود و یكی می‌خواند. من به این‌آقا گفتم: این‌جا تئاتر است یا سینه زنی است؟

 یعنی آن كسی كه داشت نوحه چیز می‌كرد و قر و اطوار و چرخ و ... گفتم: اینجا تئاتر است؟ امشب تئاتر دارند این‌ها چیز می‌كنند؟ یا دارند سینه‌زنی می‌كنند؟ دارند عزاداری می‌كنند؟. درست؟

 من می‌خواهم شما به اینجا نرسید كه به جای پیروی از امام حسین، تئاتر بازی كنید. این بوده هدف من، برای این صحبت‌ها و برای این مسائل؛ می‌خواهید؟ آنقدر بروید بر سرتان بزنید كه تومور

 دربیاورید! خوب است؟! آنقدر بروید بالا و پایین بپّرید كه آرتروز بگیرید!

 این تأیید امام حسین نیست، این تأیید مكتب نیست، این ورجه وورجه كردن و بالا و پایین پریدن است. كجا در زمان مرحوم آقا این اطوار و این بازی‌ها بوده؟ مسیر و مكتب عرفان، آدم شدن است، اخلاق خوب پیدا كردن است، نه سلام به همدیگر نكردن! نه غیبت همدیگر را كردن! این روش، روش عُمَر است! این روش، روش شیطان و یزید است، تلفن همدیگر را قطع كردن و سلام نكردن و «این از ما نیست» و او نمی‌دانم فرض كنید كه «به ما نمی‌خواند» این مزخرفات چیست؟! این شیطنت‌ها چیست؟ نمی‌خواهید اینجا باشید، بلند شوید بروید خودتان جلسه راه بیندازید! به بقیه چكار دارید؟ چرا راه بقیه را می‌بندید؟ چرا مبانی سلوك را وارونه به جوانان و نوجوانان القاء می‌كنید؟

 چرا خلاف آن‌چه را كه از بزرگان شنیده‌ایم و دیده‌ایم، را برای مردم بیان می‌كنید به خاطر مصالح شخصی خودتان؟ تمام این‌مسائل خیانت است، گفتم: خودم آمدم اینجا، همه از زبان خود من بشنوید.

 تك‌تكِ افرادی كه در اینجا هستند، موردِ نظر و مورد توجه بنده هستند؛ یك نفر استثناء ندارد. و شما هم در این مدت كه بنده را شناخته‌اید؛ دیده‌اید من كوتاه نمی‌آیم، غیر از این است؟ شما موارد عدیده‌ای را ندیده‌اید؟ بنده كوتاه نمی‌آیم. ملاحظات سیاسی در كتِ من نمی‌رود، به خاطر همین هم بنده مورد حرف و نقل و این‌ها هستم. خیلی‌ها از ما رضایت ندارند! بنده ملاحظات اجتماعی در كَتم نمی‌رود. هركس هركاری می‌خواهد بكند، بكند. در زمان پدرم هم همین بودم. منبرهایی كه زمان پدرم می‌رفتم، بروید گوش بدهید، ببینید بنده در همان موقع هم چه می‌گفتم. در آن زمانی كه تمام نفس‌ها در سینه حبس شده بود، كسی كه حرف می‌زد من بودم. آن موقع! حالا كه دیگر جای خود دارد. درست؟

 عرض كردم: ارتباطم را با افرادی كه احساس كردم به رفیق خودشان اهانت می‌كردند قطع كردم و تا الآن هم قطع كردم. نزدیك‌ترین افراد را از خودم راندم، به همین جهت. افرادی كه آمدند و خواستند برای خودشان در این جمع حساب و كتاب جدایی باز كنند، آن‌ها را بیرون كردم. و بیرون می‌كنم! با كسی شوخی ندارم. در عین این‌كه خودم را خاك پای یك نفر از شماها نمی‌دانم، این را برای تواضع نمی‌گویم؛ حال من اینطور است. حال من اینطور است كه من احساس می‌كنم از رفقای خودم كمتر هستم. ولی در عین حال نسبت به لطفی كه رفقا دارند نسبت به بنده، و نسبت به آن كرامتی كه نسبت به بنده دارند، بنده خودم را نمی‌بخشم! و به همین جهت دیدید كه برخورد كردم. به همین جهت. وقتی كه آن جریان پیش آمد: یك مخدره‌ای آمد از كرج به قم و گفت من در فلان كلاس بودم، یك اشكال كردم كه این مطلب قبلًا در هفته قبل بوده، تكرار دارد می‌شود. درست؟ به من پرخاش شد.

 و پرخاش هم شده بود. راست می‌گفت. بنده تحقیق كردم، راست بوده. دروغ نگفته بود. گفتم: به شما پرخاش شد به خاطر این مسئله؟ گفت: بله. گفتم: بعد چه شد؟ گفت: افرادی با من قطع رابطه كردند! و خانواده ما را تحریم كردند. جواب سلام ما را نمی‌دهند!

 گفتم بنویسید: می‌روی به آن آقا می‌گویی: در كلاس درس باید رسماً از شما عذرخواهی كند و دیگر از این غلطها دیگر نباید بكند. سوم: تا چهل روز افرادی كه به شما سلام نمی‌كنند، حق آمدن به جلسه را ندارند. درست شد؟ شوخی ندارم!

 بی‌احترامی را تحمل نمی‌كنم، مؤمن، محترم است. می‌گویند آقا مماشات نمی‌كند!

 تا كی من مماشات كنم؟ چهار سال است من دارم تذكر می‌دهم! كافی نیست؟ چهار سال است دارم پیغام می‌فرستم. وقتی در گوش كَرِشان نمی‌رود، دیگر مماشات تا كی؟ وقتی از این مكتب به عنوان تجارت دارند استفاده می‌كنند، مگر بنده می‌توانم ساكت باشم؟ وقتی كه دارند با آبروی مرحوم آقا بازی می‌كنند، مگر بنده می‌توانم ساكت باشم؟

 شما دیدید در كتابی كه برای مرحوم آقا نوشتند به عنوان یادنامه، در آن‌جا نسبت به یكی از مبانی مهمّ مرحوم آقا خیانت كردند، و مقدمه مطلع انوار را مطالعه كرده‌اید؟ در آن مقدمه بنده چه گفتم؟ گفتم بنده این مسئله را خائنانه می‌دانم. نظر مرحوم آقا بر این است كه گفتن امام بر غیر معصوم حرام است و نظر بنده هم همین است. و این‌هایی كه آمدند به عنوان منتسبین به مرحوم آقا آمدند پا روی این مطلب گذاشتند و وارونه مطلب را جلوه دادند، خیانت كردند. من شوخی ندارم. من با كسی شوخی ندارم. مگر می‌شود با امام زمان علیه‌السّلام انسان شوخی داشته باشد؟ مگر می‌تواند؟ مگر می‌تواند شوخی كند؟!

 مگر انسان می‌تواند با مكتب خودش شوخی كند؟ اگر آن‌چه را كه مرحوم آقا به بنده فرمودند در ارتباط با رفقا، بخواهم به شما بگویم، آن‌وقت شما چه وضعیتی پیدا می‌كنید؟

 مرحوم آقا برای ما راه گذاشتند، مسیر برای ما تعیین كردند. مسیر مرحوم آقا مسیر عرفان است، مسیر پیغمبر است، نسبت به مسائل شخصی، نسبت به مسائل خانوادگی، خب بنده در همین مجالس عنوان بصری مطالب را توضیح می‌دادم.

 زن باید نسبت به شوهر چه حالتی داشته باشد؛ شوهر باید نسبت به زن چه حالتی داشته باشد. فرزندان باید چگونه باشند. محیط منزل باید چگونه باشد، مبانی‌ای كه باید در این قضیه مورد توجه قرار بگیرد، آن مبانی باید چگونه رعایت بشود.

 آیا صحیح است كه یك مرد بیاید به بنده بگوید كه: وقتی به زنم می‌گویم كه راضی نیستم از خانه بیرون بروی و در فلان‌جا شركت كنی، در فلان‌جا، او بگوید: رفتن به كلاس‌ها از اطاعت شوهر واجب‌تر است؟! این بود مكتب مرحوم آقا؟

 كی‌این‌ها را یادِ شما داده؟ این چرند و پرندها را كی یاد شماها داده؟ مگر من نگفتم اگر زنی بی‌اجازه شوهر به مسجد برود، نمازش در مسجد باطل است؟ آن‌هایی كه فتوا می‌دهند و می‌گویند كه: بدون اجازه شوهر هم زن می‌تواند و باید به مسجد برود، بنده آن درس‌ها را نخوانده‌ام! بنده آن كتاب‌ها را متأسفانه یا خوش‌بختانه! نخوانده‌ام. آن‌هایی كه بنده خوانده‌ام این است، كتاب‌هایی كه خوانده‌ام این است، درس‌هایی كه خوانده‌ام بنده این است، این مطالبی كه خب تا به حال خدمت رفقا عرض كرده‌ام. درست؟

 كی گفته در مكتب آقا این است كه همدیگر سلام نكنند؟ كی گفته در مكتب آقا این است كه هركسی كه یك مختصر اختلاف عقیده‌ای داشته باشد، طردش كنند، تلفنش را جواب ندهند، با او تماس نگیرند، قطع رحم كنند، قطع رفاقت كنند؟ كه این حرفها را زده؟ چه كسی آمده این مسائل را و این مطالب را آمده گفته؟

 بنده عرض كردم خدمت رفقا، از همان زمان سابق، رفقایی كه مطلب دارند، چون بنده مجال ندارم، نامه بدهند. مطلب قابل ذكر، نه مطلب وقت‌تلف‌كن، مطلب مهم، مطلب ضروری، من این مطالب را به طور خصوصی یا در مجالسی كه صحبت می‌كنم جواب می‌دهم، خیلی وقت‌ها اتفاق افتاده صحبت‌هایی كه بنده در مجالس می‌كنم، پاسخ از این مسائل است، نیاز نیست كه انسان بخواهد نامه بدهد.

 برای همین مسئله اینجا هستم و الّا بنده الآن اینجا نبودم. بنده فكرهای دیگری داشتم، مثل این‌كه ما خیلی مطلب را اشتباه گرفته‌ایم!! بنده افكار دیگری را داشتم، هنوز آن‌ها از بین نرفته و در ذهنم مطالبی خلجان می‌كند. معلوم نیست؛ امروز در خدمت شما هستیم و شاید فردا دیگر بنده را نبینید. هیچ ما به فردای خودمان اطمینان نداریم حالا چه زنده باشیم، یا نباشیم.

 ما باید بر اساس تكلیف عمل بكنیم و آن احساسی كه خب طبعاً برای انسان حاصل می‌شود. بالاخره ما بشریم و این بشر با رفیقش با این نحوه صحبت كردن ارتباط برقرار می‌كند، تمام این‌ها مال چیست؟ تمام این‌ها مال این حركت است؛ تمام این‌ها مال این گذشت است، مال این رفتن است.

 در این مكتب آن كسی به من نزدیك‌تر است كه در ارتباط با رفیقش از همه خاضع‌تر و متواضع‌تر

 باشد. در این مكتب كسی به من نزدیك‌تر است كه خود را مانند بقیه بلكه پایین‌تر ببیند.

 دارم عرض می‌كنم با تك‌تك شماها این مسئله هست. یك وقت یكی نیاید بگوید، یا در ذهن خودش كه نه، فلان و این چیزها.

 و آن طوری هم كه خود بنده در زمان مرحوم آقا رضوان اللَه علیه دیدم، ایشان هم همین‌طور بودند، همین مطالب را هم به افراد می‌گفتند. در همان زمان هم مسئولین جلسه خودشان را از بقیه بالاتر می‌دیدند. در همان زمان هم مسئولین جلسه به عنوان آمریت با افراد جلسه صحبت می‌كردند، ولی مورد رضایت ایشان نبود و تذكرات را می‌دادند. و وقتی می‌دیدند نه! شخص توجه نمی‌كند، ارتباطشان را ضعیف می‌كردند.

 یك وقت یادم هست در یك نماز مغرب و عشایی بود، بین نماز مغرب و عشا آن شخص آمد پیش ایشان احساس می‌كرد كه ایشان خلاصه سرد شدند، عوض شده، حالشان تغییر كرده گفت: آقا من مدتی است كه احساس می‌كنم از شما دورم. احساس می‌كنم از شما دورم و این احساسم هم احساس باطل نیست.

 یك‌دفعه ایشان سرشان را برگرداندند و فرمودند: هر وقت خودت را یك سر و گردن پایین‌تر از بقیه دیدی، بلند شو بیا اینجا.

 دیگر با این صراحت؟! هر وقت خودت را یك سر و گردن پایین‌تر دیدی. از بقیه افراد جلسه، بلند شو بیا اینجا.

 گفت: مطلب دیگر؟

 ایشان گفتند: همین! بفرمایید!

 یك دستور، برای آدم شدنت. پاشو برو دیگر چه می‌خواهی؟ نمی‌خواهی آدم بشوی؟ یا می‌خواهی هیئت‌بازی در بیاوری؟ این‌جا هیئت نیست. این‌جا مبانی‌برای آدم شدن است. برای شكستن نفس و برای خرد كردن نفساست نه برای بالا رفتن. هزارتا راه داریم! آدم از خانه مردم هم می‌تواند برود بالا.

 هزارتا راه داریم، پس چرا اینجا؟ چرا اینجا وقتمان را تلف كنیم؟ اینجا كه این متاع را عرضه نمی‌كنند، بلكه مبارزه می‌كنند.

 خب بلند شویم جای دیگر برویم. خیلی جاها هست، بهتر تحویلمان می‌گیرند، هندوانه‌های پنجاه منی هم زیر بغلمان می‌گذارند و امثال ذلك و خیلی خوب! وقتمان را چرا اینجا تلف كنیم؟

 روی این جهت، خدمت رفقا و دوستان عرض می‌كنم كه: رفقا نیاز به اجتماع دارند، نیاز به صحبت دارند، خودِ بنده هم همینم، خدا شاهد است كه من وقتی كه می‌نشینم پای صحبت بعضی‌ها گوش می‌دهم استفاده می‌كنم، حالت ابتهاجی آن شب، آن‌روز برای من پیدا می‌شود كه قابل وصف نیست، عجب این چقدر حرف زیبایی زد! چقدر حرف قشنگی زد! چقدر حرف به جایی زد، چقدر این حرف خوبی زد.

 خودِ بنده هم همینطورم. انسان نیاز به رفاقت دارد. انسان نیاز به محبت دارد. انسان نیاز به انس دارد، و بنده مطالبی در نظرم هست، نسبت به آن مجالسی كه تأكید شده، قصد دارم دوباره آن مطالب را دائر كنم، البته با یك روش دیگری و با یك شكل دیگری این مسائل انشاءاللَه انجام خواهد شد.

 و به نظر می‌رسد كه الحمدلله خیلی از مسائل توجیه شده، خیلی از موانع برطرف شده و دوستان اگر بعضی از مسائل خلاف به گوششان می‌رسید، دیگر با این توضیحاتی كه امروز دادم و خودم شخصاً آمدم و این توضیحات را دادم، خیال می‌كنم این دیگر ابهامات شاید تا حدودی رفع شده باشد. اگر هم مطلبی هست، رفقا بنویسند و بدهند، بنده عرض می‌كنم، پاسخ می‌دهم. مطلبی اگر نسبت به بنده است، نسبت به راه است، نسبت به مكتب است.

 راه باید برای همه باز باشد. برای همه افراد باید باز باشد. تمام افرادی كه در جلسه شركت می‌كنند، بدانید همه مثل همند.

 من حالا دستم را اینطوری می‌كنم، هان! همه مثل همند. در یك رتبه. هیچ فرق نمی‌كند. بالا و پایین ندارد. بالا و پایین مربوط به‌ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَه أَتْقاكُمْ‌ الحجرات، ١٣ است، ما نمی‌دانیم، ما اطلاع نداریم. ولی آن حالتی كه باید آن حالت را داشته باشیم تا بتوانیم قدم برداریم ببینید چه دارم می‌گویم برای برداشتن قدم و برای تزكیه و برای مراقبه و جلو رفتن، شرط اول این است كه خود را هم‌طراز رفیق بدانیم، این شرط اول است. اگر ندانستید، صد سال نماز شب بخوانید، به اندازه یك میل حركت نمی‌كنید. صد سال!! صد سال اگر حج بروید، فایده‌ای ندارد! اگر تمام عمرتان را به روزه بگذرانید، به اندازه یك سانت از جای خود حركت نمی‌كنید. یك سانت! این مطالبی را كه دارم می‌گویم، مطالبی است كه عرض كردم فردا روز قیامت هم جوابش را دارم بدهم، بیخود یك مطلبی را خدمتتان عرض نمی‌كنم.

 لذا برای این قضیه بنده مدتی راجع به رفقا و دوستانی كه در این جا بودند، در فكر بودم و خب پیغام‌های زیادی از رفقا می‌رسید، و بنده می‌گفتم حالا صبر كنند، صبر كنند، می‌خواستم تا این‌كه مطلب‌

 به یك نقطه مطلوبی برسد، تا این‌كه آن‌چه را كه در نظر داریم انشاءاللَه انجام بدهیم.

 راجع به این قضیه، بنده خدمت رفقا جسارتاً، باز عرض می‌كنم این مطلب را، كه حال من، و توان من، و مزاج من، دیگر حوصله بیش از این دغدغه خاطر داشتن را ندارد. و دوستان بنده، حتی به بنده اخطار داده‌اند برای این‌كه یا شما باید موقعیت خودتان را تغییر بدهید، یا ما مجبور هستیم شما را از دسترسی به رفقا دور نگه داریم! یعنی دیگر مسئله الآن به این مطلب رسیده. خب البته بنده به آن‌چه را كه معتقد هستم، این است كه همه مسائل به دست خداست. موت و حیات به دست خداست. صحت و مرض به دست خداست. این‌ها همه به جای خود محفوظ؛ ولی از آن طرف هم وظیفه داریم كه به مطالبی كه به حسب ظاهر باید به آن توجه كنیم، پایبند باشیم، به تكالیف پایبند باشیم.

 روی این جهت، احساس كردم كه شاید بعضی از دوستان، باشند در میان ما، كه این‌ها خلاصه این جسارت‌های ما، و این خلاصه امر و نهی‌های ما، و صراحت‌های ما، و تجرّی ما، یك قدری خلاصه برایشان مشكل باشد. این جرأتی كه بنده به خود می‌دهم، بالاخره افراد مختلفند، تحمل‌ها مختلف است. سعه‌ها مختلف است و برداشت‌ها مختلف است و سلیقه‌ها مختلف است.

 در همین مجلس صبحی كه ما داریم، خب ما یك برنامه‌هایی قرار دادیم كه همان‌ها را در كرج هم باید انجام بشود، مو به مو. مثلًا فرض كنید كه از جمله مطالب این است كه رفقا و دوستانی كه در مجلس توسل، مجلس ائمه، یا در جلساتی كه خب حالا انشاءاللَه قصد دارم این‌ها را دائر كنم شركت می‌كنند، موبایل نباید بیاورند؛ حتی خاموش. نباید باشد. صحبت نباید باشد. آمد و شد در وقت منظم و خاص باشد، نه این‌كه فرض بكنید كه ساعت پنج كه مجلس شروع می‌شود یك شخص ساعت پنج و نیم می‌رسد، وارد مجلس می‌شود و همه حواس‌ها پرت می‌شود، همه متوجه این می‌شوند، خب حال از بین می‌رود. خب آن بنده خدایی كه رفته آن روز زحمت كشیده، مهمانی دعوت داشته، مهمانی‌اش را لغو كرده، به خاطر این‌كه حضور قلب داشته باشد بعد از ظهر گرفته استراحت كرده، كارهای اضافی را كنار گذاشته، خودش را آماده كرده بیاید، به خاطر بی‌نزاكتی و بی‌انضباطی یك نفر حالش به هم بخورد و آن استفاده‌ای را كه باید از مجلس بكند، نتواند بكند؟ خب او چه گناهی كرده؟ خب ظلم است دیگر. لذا بنده می‌گویم كه بنده نسبت به افرادی كه آن‌ها می‌خواهند از این سفره بهره‌مند بشوند، مسئولیت دارم. و نمی‌توانم خود را ببخشم و چشم‌پوشی كنم. كه یك نفر بیاید حال همه را بگیرد و به هر كیفیتی بخواهد عمل كند. یك روز زود بیاید، یك روز دیر بیاید، بیاید حرف بزند، یا فرض كنید یكی بخواهد موبایل بیاورد.

 در مجلس روضه ما، همان فرض كنید كه در همان اعیاد و وفیات، در همین قم. من نشسته‌ام، دیدم واعظ دارد صحبت می‌كند، دو نفر دارند با هم حرف می‌زنند، هر هر می‌خندند! یك نفر را صدا كردم، گفتم: برو به این دو نفر بگو ساكت باشند. بگویید ساكت.

 رفت و گفت كه فلانی می‌گوید ساكت باشید. خب فردا از درس بر می‌گشتم، یكی از این‌ها آمد، گفت: آقا شما دیروز از ما ناراحت شدید؟ گفتم: ناراحت نشدم، ولی تذكر دادم؛ و می‌دهم.

 گفت: حالا می‌خواستم بگویم كه: ناراحتید؟

 گفتم: ناراحت نشدم ولی تذكر دادم، و از این به بعد هم می‌دهم.

 یعنی حواست را جمع كن، ماست مالی نكن! كه حالا ناراحت شدید و حالا ببخشید و نمی‌دانم ...

 نه! ناراحت نشدم، ولی تذكر را می‌دهم، این دفعه صحبت كردی، بیرونت می‌كنم! صاف گفتم! گفتم اگر كسی گوش ندهد بیرونش می‌كنم. حق بقیه دارد ضایع می‌شود، آقا دارد صحبت می‌كند، رفته شب مطالعه كرده، روزنامه كه نمی‌آید به شما بگوید! رفته مطالعه كرده، آمده مطلبی را دارد در اختیارتان قرار می‌دهد. مطلب اخلاقی، حكایتی، روایتی، مسئله‌ای كه به درد می‌خورد و دیگرانی كه در اینجا هستند، می‌خواهند گوش بدهند. شما چرا هی صحبت می‌كنید هر هر می‌خندید؟ خب این اهانت نیست؟ حالا كاری نداریم این كه اهانت به سیدالشهداء و به ائمه‌كه هست.

 این‌طوری هستی، نیا آقا جان! خب چرا می‌آیی جای بقیه را هم می‌گیری؟ اكسیژن بقیه را هم بر می‌داری فرض بكنید كه مصرف می‌كنی؟ خب نیا، در خانه‌ات بنشین! پاشو برو پیاده روی كن! پاشو برو پارك. اینجا آمدن دیگر ندارد.

 افرادی كه آمده‌اند اینجا برای وقت خودشان حساب و كتاب گذاشتند، سینما كه نیستش كه حالا فرض بكنید كه برویم این فیلم را ببینیم، نشد برویم آن سانس، آن یكی دیگر را برویم تماشا كنیم!

 حساب و كتاب است، وقت گذاشته‌اند، آمده‌اند استفاده كنند. برای چه هی‌كر كر می‌خندی؟

 انسان باید ادب داشته باشد، فرهنگ داشته باشد، به حقوق دیگران باید احترام بگذارد، مگر این‌ها غیر از مبانی سلوكی است كه تا به حال بنده خدمت رفقا این‌ها را عرض می‌كرده‌ام؟

 پس بنابراین، در روش بنده، دیكتاتوری موقوف! تند صحبت كردن با دیگران، موقوف! امر و نهی، موقوف! بالا و پایین دیدن موقوف! رئیس و مرئوس موقوف! نه رئیس جلسه‌ای داریم، نه مرئوس جلسه‌ای، همه یكی هستند. بله، یكی مسئول است و ممكن است شش ماه دیگر عوض بشود! حواستان‌

 باشد! شش ماه یا چهار ماه، عوض شود شما بروید، شما بنشین. مگر شما نمی‌خواهی استفاده كنی؟ شما كه الآن مسئول هستی، می‌خواهی تا آخر عمرت همین یك سانت بمانی؟ هان؟ یا می‌خواهی تو هم رشد كنی؟ تو هم یك متر بشوی، دو متربشوی، و بالاتر ....

 بالاخره در این دنیا هم باید انسان بهره‌مند بشود دیگر. یا این‌كه نه، باید همیشه همان حدی كه هستیم، در همان افق فهم و شناختی كه هستیم، در همان تا آخر بمانیم، نه! خوب نیست! حیف است. حیف است كه این سفره‌ای كه پهن شده، از این سفره آن استفاده‌ای كه باید بشود، نشود.

 لذا بنده خدمت همه مخدرات عرض می‌كنم: تمام شما نسبت به من علی السوی هستید. هیچ فرق نمی‌كند. دوستان، آقایان، تمام نسبت به بنده علی السوی هستید، فرق نمی‌كند. هیچ تفاوتی ندارد.

 دیگر صریح و بدون توجیه و بدون تأویل. نظر حضرت آقا این است، نظر حضرت آقا آن است؛ دیگر نیست، هان! صریح! دو دوتا چهارتا، هیچ تفاوتی ندارد.

 حالا شخص با خدای خودش چگونه ارتباط دارد، خودش می‌داند. ما در این دنیا وظیفه داریم و مكلّف هستیم، كه به این نحو عمل كنیم.

 بنده تا الآن به یك نفر از رفقای معمم خودم نگفته‌ام كه بیا كرج! از یك نفر درخواست نكردم؛ مطلقاً. بله، شخص می‌آید، می‌گوید آقا بنده بروم كرج صحبت كنم؟ می‌گویم بفرمایید اشكال ندارد. من درخواست كنم آقا برو در آنجا، تا به حال نبوده است، كسی بعنوان نماینده من اینجا نیامده است و من نماینده ندارم. نه از خانم‌ها نماینده دارم، نه از آقایان. سخن‌گو ندارم. نماینده ندارم.

 اگر فرض بكنید كه به یك نفر بگویم آقا این مطلب را برو شما ابلاغ بكن، این نماینده نیست، مطلبی است، یك رفیقی است، آمده: آقا این حرف را برو بزن.

 نماینده چیست؟ بله، اگر نماینده به این حساب است، خب بله. مثل خود شما یك نفر را می‌فرستید: آقا این نامه را برو به یكی دیگر بده، این پول را برو به یكی دیگر بده، فرض كنید كه كار را برو انجام بده.

 نماینده اگر به این جهت، خب چرا! ما همه نماینده همدیگر هستیم.

 اما نماینده اصطلاحی كه حرفش حرف من باشد، من ندارم و نخواهم داشت، و نمی‌توانم داشته باشم؛ مطلقاً! نه از مردها، و نه از مخدرات. بله ممكن است از یك نفر تقاضا كنم آقا برو این مطلب را رتق و فتق كن. این مطلب را به این كیفیت در همان محدوده انجام بده. در همان محدوده‌ای كه عرض می‌كنم، در همان محدوده ممكن است. هم نسبت به رفقا و دوستان مرد، و هم نسبت به رفقا و مخدرات‌

 و دوستان از مخدرات. اما این‌كه تا به حال از كسی درخواست كرده باشم شما برو كرج، و برای رفقا صحبت كن، مطالب را بگو، من درخواست بكنم، مطلقاً نبوده است. درست شد؟

 فقط و فقط از یك نفر بوده، و او هم جناب آقای طاهری است كه ایشان در مسجد، ایشان اخیراً به امامت جماعت مسجدالرضا اشتغال دارند. و بنده از ایشان خواستم؛ كه شما بروید در اینجا و اقامه نمازكنید، ایشان هم خب بزرگواری فرمودند و كرامت فرمودند، منتها خب اظهار داشتند كه به عنوان موقت، گفتم: بسیار خب! فعلًا به عنوان موقت بروید، تا حالا بعد ببینید كه مطلب به چه كیفیتی است.

 فقط ایشان بوده است؛ و بس! كس دیگری نبوده است. و به ایشان عرض كردم كه: رفقایی كه در كرج هستند، بسیار بسیار به جاست كه در این مسجد حضور پیدا كنند و نمازهایشان را در آنجا بخوانند. البته نه این‌كه حتماً هر ظهر و شب، نه! خب این مشكل است كه انسان بخواهد برای ظهر و شب بخواهد بیاید. ولی هر روز آمدن، یا ظهر یا شب بخصوص، بسیار بسیار مفید است، بسیار بسیار مفید است. بنده یادم هست كه در زمان مرحوم آقا رضوان اللَه علیه، چند نفر از دوستانشان در بازار بودند، در زمان مرحوم آقای انصاری رضوان اللَه علیه. من در آن موقع چهار پنج سالم بود. ولی عجیب این است كه داستان‌ها و قضایایی كه در آن موقع بود، هنوز كاملًا واضح و آشكار در جلوی چشم بنده هست.

 آن عده‌ای كه در بازار بودند، به مرحوم آقای انصاری یك روز می‌گویند كه: آقا ما بازار هستیم نمازهایمان را كجا برویم بخوانیم؟

 خب در بازار دو سه تا مسجد هست، مسجد آقاسید عزیز اللَه در بازار بود كه آن موقع مرحوم آقای خوانساری ایشان در آن‌جا نماز می‌خواندند، مساجد دیگری هم بودند، كه افراد همه افراد خوبی بودند. آن‌هایی كه در آن‌جا نماز می‌خواندند، روی هم رفته افراد خوبی بودند.

 بعد هم از آن طرف هم مرحوم آقا در خیابان سعدی، خب فاصله است! بین خیابان سعدی و بازار و رفت و آمد و تا حدودی خب مشكل است. دیگر بالاخره انسان ...

 مرحوم آقای انصاری فرمودند: نماز را پشت سر آسیدمحمدحسین بخوانید! نماز را پشت سر آسیدمحمدحسین بخوانید!

 اما آن‌ها گوش دادند؟ نه خیر! یك شب جمعه‌ای مثلًا مرحوم آقا دعای كمیل داشتند، بلند می‌شدند می‌آمدند! خیلی هنر كرده بودند خیر سرشان! شب جمعه‌ای فرض كنید كه می‌آمدند.

 می‌گفتند كه: آقا اینجا فلان مسجد است! خب حالا اسم نمی‌برم آقا اینجا فلان مسجد است، فلان آقا هم نماز می‌خواند! آقا مثلًا مرجع ...

 وقتی این حرف را زدند، مرحوم آقای انصاری دیگر ساكت شدند. حرف نزدند، دیگر حرف نزدند. یعنی چه؟ یعنی من حرفم را زدم؛ نمی‌خواهی گوش بدهی، نده. نمی‌خواهی گوش بدهی نده.

 درست شد؟ نتیجه‌اش چه شد؟ نتیجه‌اش این شد كه تمام آن‌ها بعد از مرحوم آقای انصاری مشمول همان قضیه‌ای شدند كه ایشان در روح مجرد آورده. خب؟ آقای انصاری مگر خیرتان را نمی‌خواهد؟ می‌خواهد مسجد قائم شلوغ بشود، یا می‌خواهد یك چیزی به شما برسد؟ آن كه آقای آسیدمحمدحسین را می‌شناسد! می‌داند كه برای مسجد قائم تره هم خورد نمی‌كند!

 یك روز خودِ مرحوم آقا به من فرمودند به خاطر یك قضیه‌ای، كه گفتند آنقدر دخالت نكن؛ در این مسائل دخالت نكن، فقط در حدّ تكلیفت برو جلو و دل‌سوزی‌های بی‌خود گاهی برای انسان دردسر ساز است و باعث اتلافِ ... گفتند آسید من به ایشان گفتم آقا پس شما چه؟ پس شما چه؟ گفتند: آسیدمحسن! اگر دستور استادم آقای حداد نبود، كه این راه را ادامه بده، یك ساعتِ از عمرم را با یك نفر نمی‌گذراندم! یك ساعتش را! این حرف، حرف یك ولی خدایی است كه سال آخر عمرش، دارد این حرف را می‌زندها! چون استادم گفت، تا آخر من به این وظیفه پرداختم.

 و ایشان به من فرمودند: بیست و یك سال من در تهران بودم، در این بیست و یك سال، یك ساعتش را به میل خودم در تهران نبودم. یك ساعتش را! خب آن كه آقای آسیدمحمدحسین را می‌شناسد. خب حالا مسجدش، جمعیت داشته باشد یا نداشته باشد.

 ایشان وقتی كه در مسجد قائم نماز می‌خواندند، این مطالب را بعضی‌هایش را عرض كرده‌ام خدمت رفقا. وقتی در مسجد قائم نماز می‌خواندند، ایشان سر وقت نمازشان را می‌خواندند. سر وقت نماز می‌خواندند. خب، افرادی كه در آنجا بودند، كسبه بودند و می‌آمدند به ایشان می‌گفتند آقا بگذارید حالا یك نیم‌ساعت دیرتر، ما تا دكان را چیز كنیم، فلان كنیم، نمی‌دانم او چه داشت، فلان، تا جمع بشویم ... ایشان فرمودند: نیم ساعت زودتر ببندید! بنده سرِ وقت نمازم را می‌خوانم. هركس می‌خواهد باشد.

 خودم شاهد بودم می‌آمدم برای نماز مغرب و عشاء، ده نفر پشت سر ایشان بودند! برای نماز عشاء می‌شد دویست نفر!! ولی برای نماز مغرب ده نفر: اللَه اكبر! نماز مغرب را خواند! می‌خواهید بیایید، می‌خواهید نیایید!

 در روزهای جمعه، چون در روزهای جمعه تعطیل بود و مغازه‌ها و فلان و این حرفها تعطیل بود دیگر، خیابان سعدی آن طرف. در روز جمعه شاهد بودم، ایشان می‌آمدند در مسجد، در محراب نماز

 می‌خواندند و هیچ‌كس پشت سرشان نبود غیر از ما! هیچ‌كس! بله، برای نماز عصر یك ده‌پانزده‌تا، بیست‌تایی. چون جمعه، این طور بود. جمع می‌شدند.

 آن‌وقت این نیاز دارد به این كه شما مسجدش بروید؟ این احتیاج دارد به این كه مسجدش بروید؟ یك همچنین آدمی؟ درست؟

 آقای طاهری، بسیار مرد بزرگواری است، آدم خوش‌فهم، بسیار فاضل، درس‌خوانده، و دلسوز. و بنده از ایشان خواستم كه بیاید در اینجا، اقامه جماعت كنند، و توصیه بنده به رفقا این است كه هر روز یا این‌كه به هر مقداری كه می‌توانند. من الزامی نمی‌كنم. كه فرض كنید كه مرتب شخص برود. ولی بدانید هر قدمی‌كه انسان بر می‌دارد، می‌نویسند. و یك روزی به دردش می‌خورد! آهان!

 یعنی یك روزی یك قضیه‌ای پیش می‌آید، اگر ما كوتاهی كرده باشیم، در آن قضیه بار زمین می‌گذاریم. اما اگر كوتاهی نكرده باشیم، به وظیفه عمل كرده باشیم، و اهتمام كرده باشیم، رد می‌كنیم. پل را رد می‌كنیم. پل را رد می‌كنیم. درست شد؟ ایشان در آن‌جا مجالس چیزی دارند.

 اما مخدرات نه. مخدرات دلیلی ندارد كه بروند. خب داریم‌ مَسجِدُ المَرأةِ بَيتُها[[1]](#footnote-1). در منزل نماز بخواند، بهتر است، اما آن‌ها هم اگر بعضی از شب‌ها بروند، از شما خانم‌ها، ایرادی هم ندارد! برای نماز. یا این‌كه مثلًا ظهر. البته در صورتی كه شرائط آماده باشد و مشكلی نباشد.

 خب ایشان در آن‌جا مجالسی دارند، ممكن است صحبت كنند، اگر مجلس داشتند و صحبت داشتند، رفتن مخدرات اشكال ندارد. و اما نسبت به آقایان كه خب آقایان طبعاً این محذورات خانم‌ها را ندارند و طبعاً آن‌ها می‌توانند در نماز جماعتشان شركت كنند، و همینطور نسبت به صحبت‌ها و سخن‌رانی‌ها.

 حتی بهشان گفته بودم شب سه شنبه فلان كار را انجام بدهید، گفتند: شب سه شنبه یك مانعی دارم، گفتم: خب بگذارید یك شب دیگر، الزامی‌بر این مسئله نیست.

 علی كلّ حال، رفقا قدر بدانند، و مطالبشان را با ایشان مطرح كنند راجع به سؤالاتی كه آن‌سؤالات، جنبه به اصطلاح اخلاقی دارد، جنبه فنی دارد و همینطور مسائل شرعی. و طبعاً راجع به مسائل‌

 شرعی مخدرات هم خب بنده یكی از مخدرات را تعیین كرده‌ام كه با آن‌ها در تماس باشند و اگر سؤالی هست در میان بگذارند و انشاءاللَه آن‌چه را كه هست به گوش آن‌ها خواهد رسید. و اگر مطلبی هست كه باید با خود بنده در میان بگذارید، نامه بدهید، بنده اگر ببینم مسئله‌ای، چیزی، موردی هست، چطور این‌كه تا به حال هم همینطور بوده. موردی هست، و نقطه ضعفی، ابهامی، سؤالی هست بنده پیگیری می‌كنم، خب ما برای همین آمده‌ایم دیگر! برای همین آمده‌ایم كه با هم بنشینیم صحبت كنیم، درد هم را بشنویم، درمان را بشنویم و خودمان هم علی كلّ حال استفاده كنیم و بدانیم كه حركت ما، در سایه انبساط و امنیت و حرّیت و محبّت و رعایت احترام است.

 در محیطی كه در آن محیط فضا، فضای قبض و فضا فضای گرفته است، چطور ملائكه در آن محیط وارد می‌شوند؟ مگر می‌شود كه وارد بشوند؟ چه انتظاری ما می‌توانیم داشته باشیم؟ خب این مطالب، مطالبی است كه باید این مسائل را مورد دقت قرار بدهیم.

 و در مطلب آخر هم این‌كه رفقا راجع به مسائلی كه باید آن مطالب به گوششان برسد، و مطلع باشند، انشاءاللَه از این به بعد، امیدواریم كه یك تغییر و تحولات بهتری در این زمینه صورت بگیرد، كه جای نگرانی دیگر برای كسی نباشد. و هیچ‌كس، به اندازه سر سوزنی احساس گرفتگی، احساس ضیق: كه آخ این حرف را نزنم! آخ به او بر می‌خورد! نمی‌دانم فرض بكنید كه از این بترسم ...

 یك سر سوزن اگر شما در راهتان احساس كردید كه باید خودتان را در مضیقه قرار بدهید، بدانید باخته‌اید! دیگر من گفتم. ضرر كردید خودتان دیگر می‌دانید.

 راه خدا صاف! هان! این صاف! صاف مثل كف دست! اشكال هست، باید بگویید! اشكال به من دارید بگویید!

 آقا فلان حرف شما غلط است! مگر اشكال نمی‌كنند؟ مگر به حرف من اشكال نمی‌كنند؟ همین مطلبی را كه بنده عرض كردم، در همین مسئله حجّیت قول ولی خدا، شما كه خبر دارید. پنجاه نامه به من نوشتند، نامه‌هایی كه همه‌اش تهمت بود! تمام این‌نامه‌ها تهمت بود! قبل از ماه رمضان. بنده چكار كردم؟ انگار نه انگار! انگار نه انگار! اصلًا توجه نكردم. و یك واو به كسی نگفتم. و زبانم را بستم. پنجاه نامه افتراء به من دادند. نه سؤال! وقتی دیدم شیطنت دارد انجام می‌شود، وقتی دیدم شروع كرده‌اند این‌طرف و آن‌طرف پخش كردن و ایمیل زدن، و افراد به من می‌گفتند آقا قضیه چیست؟ حتی باز ترتیب اثر ندادم. وقتی دیدم افراد به من می‌گویند آقا ما چكار كنیم؟ گفتم بسیار خب. دیگر مسئله مطرح شده، به عنوان مسئله علمی، به عنوان مسئله فنی و من متهم هستم بر این‌كه انجام نمی‌دهم. بسیار خب! ما

 می‌آییم مسئله را مطرح می‌كنیم به شكل علمی و بعد هم تكلیف خودمان را می‌دانیم چیست. یا عمل می‌كنیم، خب باید ترك كنیم؛ اگر عمل هم نمی‌كنیم خب خیلی خب می‌گوییم خدا از تقصیرات همه بگذرد.

 دیگر شروع كردم در این حوزه صحبت كردن، بعد وقتی دیدند نه، قضیه جدی دارد می‌آید جلو و بحث علمی‌است، فحش نیست! این حرفها نیست، همه حرفها را پس گرفتند و شروع كردند عذرخواهی! گفتم عذرخواهی دیگر بی‌عذرخواهی! عذرخواهی بی‌عذرخواهی! صبر كنید وقتی حرفم تمام شد، آن‌وقت بیایید عذرخواهی كنید. الآن نه! كه وسط كار بگویید فلانی كم آورده و درمی‌رود و ... نه! وقتی حرفم از نظر علمی‌تمام شد، ثابت كردم كه این مسئله همین است، خب حالا خواستی عذرخواهی بكنی بكن، نخواستی هم نكن.

 ببینید هرچه جای خودش. درست شد؟

 فضا باید فضای حرّیت باشد. مگر به من ایراد نمی‌گیرند؟ خب می‌گیرند. حالا هركس ایراد می‌گیرد من باید بیرونش كنم؟ باید بگویم آقا برو پی كارت؟ مطالبی در این نامه‌ها به من می‌دهند كه شما نمی‌توانید بشنوید! شما تحمل شنیدن را ندارید! این مطالب را در این نامه‌ها به من گفتند! من چكار كردم؟ هِر هِر خندیدم! خندیدم!! خیلی خب این هم یك جور دیگر! این هم یك جور! خب! و مگر به بقیه نگفتند؟ من چه كسی هستم؟ مگر به بزرگان دیگر نگفتند؟ مگر به آقای حداد نگفتند كه سر قبر ابوحنیفه در بغداد رفته؟ مگر نگفتند؟ این را كه خودِ آقا هم نوشتند. چه بگوید آدم؟ چه بگوید؟

 نمی‌دانم من این قضیه را گفتم به شما یا نه؛ مرحوم آقا رفته بودند نجف، بیست و چهار پنج سالشون بود. یك شخصی برای ایشان شهریه می‌فرستاد، از یك حساب و كتابی، ایشان دیدند چند ماه است نیامده و ایشان هم از جایی پول نمی‌گرفتند، خلاصه خیلی زیاد در مضیقه افتاده بودند. به من گفتند تو در آن موقع چهار ماهت بود. و خلاصه قضیه‌ای هم برای ما آن موقع اتفاق افتاد، می‌گفتند: چهار ماهت بود و من پول شیر خریدن برای تو را نداشتم. مادرت یك شبانه روز به تو قندآب می‌داد! و خلاصه یك مقداری مشكلات و این‌ها بود.

 بعد ایشان می‌گفتند كه این بنده خدا آمد نجف و فهمید قضیه چیست. ایشان فرمودند: [برای ما سوال بود] این خب چه شد؟ این كه خب به ما ارادت داشت! نمی‌دانم با پدر ما ارادت داشت! این شخصی كه برای ما پول می فرستاد، این چیست قضیه؟ كه به گوشمان رسید و فهمیدیم از خودِ خانواده مرحوم آقا رفته‌اند پیش این شخص، آدم واقعاً می‌ماند! یعنی اصلًا نمی‌تواند بگوید! ، و گفته‌اند داری‌

 برای كه پول می‌فرستی؟ برای آسیدمحمدحسین؟ این نجف رفته؟! رفته لبنان! در مدیترانه با فلان و فلان معروف و مشهور و خلاصه محشور است! آن‌وقت تو داری این پول‌ها را می‌فرستی آن‌جا رفیقش از نجف حواله‌اش می‌كند، او هم صفا!

 ایشان می‌گویند: آسیدمحسن! به ما این حرفها را هم زده‌اند! به ما این حرفها را هم زده بودند!

 من دیدم بابا این‌ها را دیگر به ما نگفتند. حالا دیگر نمی‌دانم به آنجا رسیده یا نه! حالا آن دیگر دست خداست كه به آن‌جا هم برسد. حالا بالاخره! می‌خندیدیم! باور كنید من كیفی می‌كردم وقتی این نامه‌ها را می‌دیدم و دیلیتش می‌كردم! پاكش می‌كردم برو بابا!

 من بیایم نگه دارم، سیو كنم؟ در نمی‌دانم چی؟! برو بابا! بزن برو! باز یك دو سه روزی می‌گذشت نمی‌آمد همچین یك خرده یك چیزیمان می‌شد كه خلاصه رزقمان نرسیده! رزقمان نرسیده! وقتی می‌آمد هان! خوشحال می‌شدم! از توی نامه‌ها اول می‌رفتم آن را باز می‌كردم! هان! حالا یك چیزی شد! حالا خوب شد! حالا به اصطلاح یك چیزی گیرمان آمد! دیلیت! درست شد؟

 روش من همین بوده. روش من همین بوده. و خدا این را از من نگیرد، از هیچ‌كدام از ما نگیرد. این حالت، حالتی است كه ما باید خلاصه در پی‌اش باشیم و متوجه باشیم كه غیر از این، ضرر كرده‌ایم.

 بنا بر این، عرض بنده این است، در كمال جسارت عرض می‌كنم: اگر رفقا و دوستانی هستند كه این‌ها خلاصه احساس می‌كنند در یك فضای دیگری بهتر می‌توانند به راهشان ادامه بدهند، بهتر می‌توانند توجه خودشان را داشته باشند، بهتر می‌توانند حال خودشان را داشته باشند، من تقاضا می‌كنم كه این مهم را و این مطلوب بنده را جامه عمل بپوشانند و در صدد رسیدنِ به منافع اخروی بربیایند. اگر احساس می‌كنند در یك فضای دیگری، در یك جای دیگری، حالشان بهتر است، اخلاصشان بهتر است، حضور قلبشان بهتر است، چرا ما انجام ندهیم؟

 همان حرفی كه من شب چهارم فوت مرحوم آقا زدم، در همین جا هم می‌زنم: خدای ما همه جا هست. اینجا هست، آنجا هست، آن شهر، آن شهر دیگر. همه جا. خدا كه فرق نمی‌كند. تفاوتی ندارد. و هرجا كه انسان اتصال خودش را برقرار كند، خدا در آن جا حضور دارد. پس بنا بر این خودمان را معطل نكنیم، وقت خودمان را تلف نكنیم. رفقا وضعیت بنده را میدانند، به مطالب بنده اطلاع دارند، به مبانی بنده اطلاع دارند، می‌دانند كه بنده نسبت به آن‌چه را كه عرض می‌كنم، تا وقتی كه تكلیف احساس می‌كنم، احساس مسئولیت می‌كنم و این مسئولیت، به بنده این اختیار را می‌دهد كه؛

 یك: زمینه مناسب را برای افرادی كه این‌ها راهرو و رهرو هستند، فراهم كنم.

 دو: موانعی را كه ممكن است در سر راه آن‌ها قرار بگیرد، آن موانع را بردارم.

 سلام علیكم!

 خانم‌ها می‌پرسند ما هم برای نماز و سخنرانی ظهر یا شب می‌توانیم به مسجدالرضا آقای طاهری برویم؟

 عرض كردم كه ... ظاهراً در ظهر سخنرانی نیست، نمی‌دانم. ولی اگر سخنرانی باشد، چون هر روز رفتن برای خانم‌ها، [مناسب نیست‌] آن مطلبی را كه عرض كردم را دارد. مثلًا هفته‌ای دو سه مرتبه، برای نماز و این‌ها اشكال ندارد. اما آن سخنرانی‌هایی كه به اصطلاح خاص است و خود بنده به ایشان عرض كرده‌ام و اوقاتش هم طبعاً مشخص خواهد شد، حالا شاید یكی دو شب باشد یا جمعه در شب‌ها، و همینطور در روز جمعه احتمال دارد كه باشد.

 بر همان سنتی كه مرحوم آقا آن جلسات را داشتند، بنده به ایشان گفتم كه شما هم به همین كیفیت انجام بدهید و ایشان هم طبعاً به اقتضائات سخنرانی‌شان را دارند. حالا شبهای اعیاد و وفیات باشد، دهه باشد، یا پنج‌شبی بگیرند برای مجالس عزا و این‌ها، علی كلّ حال در مجالس سخنرانی اشكال ندارد، اگر چهار یا پنج دفعه در هفته هم باشد اشكال ندارد. البته در صورتی كه نسبت به منزل و شرایط آمادگی باشد و خدای نكرده مطلبی نباشد. و در نظر داشته باشیم ما كه آن‌گاه سخنرانی در ما مؤثر است، كه ما بر طبق اصول حركت كنیم. اما زیاد گوش دادن و زیاد هی نوار را گذاشتن و مطالب را تكرار كردن، این نمی‌تواند مفید باشد.

 البته این مطلبی را كه در این‌جا فرموده‌اند دیگر مجلس اقتضای توضیح و شرح این را ندارد، انشاءاللَه در مجالسی كه در پیش داریم، بنده توضیح این مطلب را می‌دهم. انشاءاللَه امیدواریم كه خداوند توفیق بدهد و دست ما را از دامن ولی خود، هیچ‌گاه كوتاه نگرداند، توجه ما، فقط و فقط منحصراً باید به امامِ ما و به ولی حی ما، حضرت بقیة اللَه ارواحنا فداه باشد و بدانیم كه در آن مسیر، باید با قدم استوار رفت.

 این، دُم شیر است، به بازی مگیر

 این‌جا مكتب، مكتب ولایت است. این افرادی را كه شما ملاحظه می‌كنید كه بعضی از مسائل برایشان پیدا شد، دم شیر را به بازی گرفتند. مدتها بنده تذكر دادم. می‌دیدم یك همچنین روزی را كه برای آن‌ها پیش خواهد آمد. ولی چه كنیم كه ما خارج از تقدیر خدا نمی‌توانیم حركت كنیم.

 حال از خداوند متعال می‌خواهیم كه ما را طرفة العینی از آن صراط ائمه علیهم السلام ما را

 منحرف نگرداند. آن‌چه را كه موجب می‌شود كه ما از آن مبانی كناره بگیریم، ما را بر حذر بدارد و همینطور خیلی باید مراقبت كنیم، مراقب رفتار خودمان باشیم. حالات خودمان را، در ارتباط با مبانی این مكتب، هر هفته ما حالات خودمان را در نظر بگیریم و با هفته قبل بسنجیم كه رشد كردیم یا رشد نكردیم؟ نفسمان بالاتر آمده یا پایین‌تر رفته؟ می‌توانیم بفهمیم. اگر نیتمان صادق باشد خدا به ما نشان می‌دهد. اگر نیتمان نیت صادق باشد خدا به ما نشان می‌دهد. و همینطور راجع به مسائل غدیریه هم خدمت رفقا عرض بكنم كه راجع به مسائل غدیریه مانند آن‌چه را كه تا به حال بوده، با همان شرائط و با همان خصوصیات این مجالس را رفقا انجام بدهند، البته در اینجا بنده یك توضیح می‌دهم: این قضیه در قم اتفاق افتاده و به بنده گفتند كه بنده گفتم اشكال ندارد. چون خیلی‌ها به بنده فرمودند كه پنج روز پشت سر هم ممكن است برای ما مشكل باشد، یا خستگی برایمان پیدا بشود. گفتم اشكال ندارد. می‌خواهید از روز دهم بگیرید هر یك روز در میان بگیرید كه خب یك فراغتی هم برای این قضیه فراغتی در نظر گرفته شده باشد. علی كلّ حال، این نظر نظرِ خود رفقاست و بنده نسبت به این قضیه تأكید نمی‌كنم. این دیگر اختیارش را به خودِ شما واگذار می‌كنم.

 و افراد و مسئولینی كه هستند بیایند نظراتشان را بگویند، همانطوری كه نظر اكثریت هست به همان كیفیت عمل بشود.

 انشاءاللَه كه امیدواریم پیوسته مورد لطف و عنایت ائمه باشیم. شیطان ما را مغرور نگرداند، شیطان ما را فریب ندهد. تصور نكنیم كه حالا اینجا هستیم، بعضی‌ها آنطور شدند ... نه نه نه نه! یك روز هم خدا نكند؛ ولكن همان اشكالات و همان امتحان‌هایی كه برای بقیه اتفاق می‌افتد برای ما هم اتفاق خواهد افتاد. هیچ ما نه تافته جدا بافته هستیم. من وقتی كه این حرفها را می‌زنم، خودم بیشتر از شما تنم می‌لرزد. چون من بالاخره یك چیزهای بیشتری دیده‌ام. خیال نكنید من الآن دارم حساب خودم را از شما جدا می‌كنم. این‌طور نیست. خدا شاهد است هر قضیه‌كه تا به حال اتفاق افتاده، قبل از این‌كه من بخواهم راجع به آن اقدام كنم، اول خودم ترسیده‌ام! ولی می‌دیدم چاره نیست، باید این كار را انجام بدهم. كوتاه نمی‌توانم بیایم.

 مبادا شیطان ما را بفریبد، مبادا ما در نفس خودمان، خودمان را جدا بدانیم، مبادا این مطالب را به دیگران بزنیم و خودمان را مبرّا كنیم.

 دارم به تك‌تك عرض می‌كنم. این مطالب برای تك‌تك ماست. اگر برخی از افراد نخواهند كه آن‌طور باید و شاید به این مسائل ترتیب اثر بدهند، و مسئله‌ای پیش آمد، دیگر در آن‌جا بنده را معذور

 می‌دارند. انشاءاللَه امیدواریم كه خداوند همه ما را مشمول عنایت خاص خود قرار داده و در امتحانات خودش دست ما را بگیرد. خیلی مهم است. در امتحانات خودش دست ما را بگیرد كه بنده واقعاً از این مسئله نگرانم، آن‌چه را كه در سابق دیدیم، زمان مرحوم پدرمان دیدیم، زمان استادشان دیدیم، و مطالبی كه اتفاق افتاد دیدیم ... بنده مسائلی را دیدم از افرادی كه اگر بگویم هوش از سرتان می‌پرد! و بعد این‌ها مورد غضب استاد مرحوم آقا قرار گرفتند. حالاتی داشتند كه هوش از سرتان می‌پرد! این است قضیه‌ها. اما اگر نه، خودمان را به خدا سپردیم، اخلاص داشتیم، خودمان را به حساب نیاوردیم، مشكلی پیش نمی‌آید. مسئله‌ای پیش نمی‌آید. انشاءاللَه.

 اللَهمَّ صلِّ عَلى محمَّد و آلِ مُحمَّد

1. جمله مشهور مَسجِدُ المَرأةِ بَيتُها احتمالًا روايت نيست زيرا بعد از جستجو در نرم افزار جامع الاحاديث و نيز معجم فقهى، مشخص گرديد اين عبارت فقط در چهار كتاب فقهى ذيل (در هر كدام يك مرتبه) بيان گرديده است بدون بيان هيچ گونه سند يا مدركى. كتاب صوم آيت ا ... خويى ج ٢ ص ٤١٧- شرح لمعه ج ١ ص ٥٣٩- كتاب حج آيت ا ... گلپايگانى ج ٢ ص ٢٤٠- عناوين الفقهيه حسينى مراغه اى ج ١ ص ٤٤. [↑](#footnote-ref-1)